

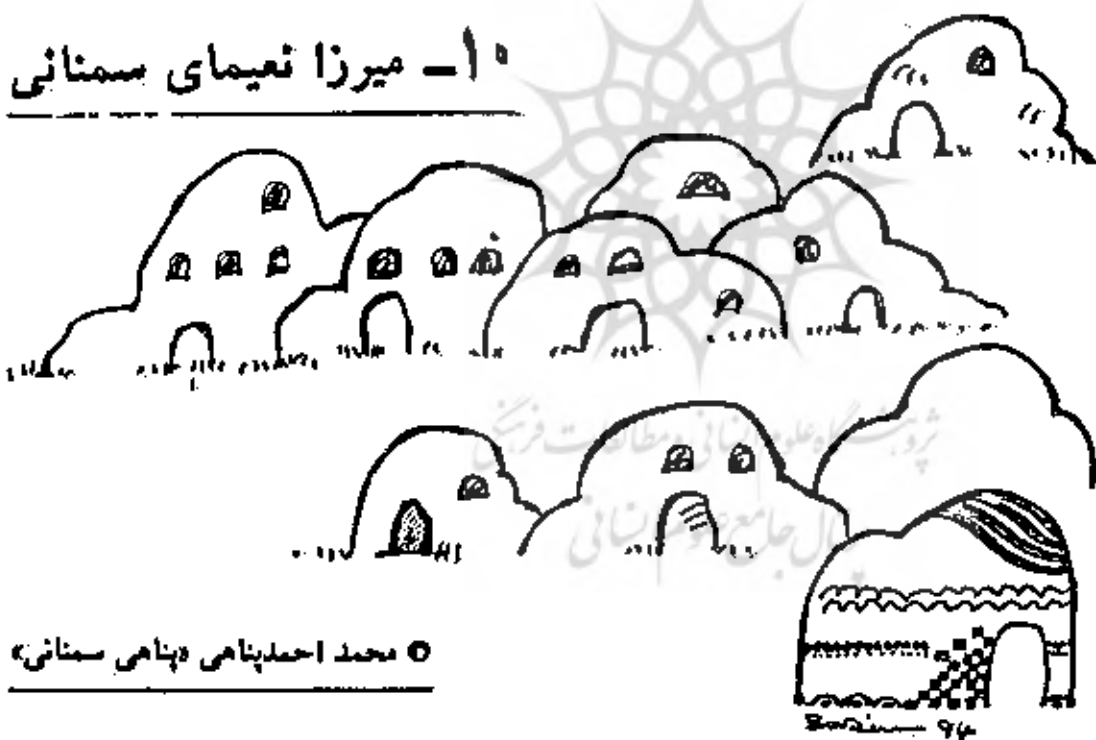


آتشی که افروختیم خاموش شد



بومی سرود

۱- میرزا نعیمای سمنانی



© محمد احمدپناهی «پناهی سمنانی»

سمنانی، تا این زمان به دست ما رسیده است. این میراث نیز همچون سایر عناصر فولکلوریک، به صورت پدمانامهای شفاهی، سینه به سینه نقل شده است. شرح حال این تفسیرای عارف و دلموخته با حالهای از ابهام درآمیخته است، نه تاریخ تولدش به درستی معلوم است و نه زمان درگذشتش، حتی محل و مرقمیت تکه عاکی که پیکره او را در بر گرفته، بر کسی آشکار نیست.

او را «میرزا نعیمای سمنانی» می خوانند. آنچه خاطره و پادش را در ذهن و زبان مردم سمنان زنده نگاه داشته، پارههایی چند از

با اینکه گرایش سمنانی، از گوشه‌های کهن ایرانی به شمار می‌رود و قدمت عناصر زیان‌شناختی، ساختار هستوری، مقاومت آن در برابر واژگان خارجی و بسیاری عوامل دیگر، شوق و تلاش علمای زبان‌شناسی را برای جستجو در آن برانگیخته است. اما تاریخ مکتوب شعرش با وجود پیشینهای چند هزار ساله از ۱۵۰ سال تجاوز نمی‌کند.

شخصیتی که زندگی و سروهمایش موضوع نوشته حاضر است، نخستین کسی است که پرخس از شعرهایش در گوش

سروده‌های او به زبان بومی است که به برکت سرز و لطف و بیان و چلبه‌های عرفانی خود توانسته‌اند در جهان تنی چند از اهل ذوق حکم شourd.

از میان متون قلبی که پیرامون فرهنگ و ادبیات سمنان به فارسی نگاشته شده و نیز از میان مطالبی که مستشرقین درباره گویش سمنانی تهیه کرده‌اند، در مجموع ۳۳ بیت شعر سمنانی از میرزا نعیم‌ا به دست ما رسیده که این ابیات سینه به سینه نقل شده و به همین جهت در منابع گوناگون با اختلاف فراوان درج گردیده‌اند. کمیت و قالبهای شعری این ۳۳ بیت عبارتند از هفت رباعی و چهار غزل. (دو غزل دویستی، یک غزل چهاربیتی، و نیز یک غزل یازدهبیتی). به نظر می‌رسد که غزل‌های ۲ و ۴ پیشی، بازمانده یا برگزیده‌ای از دو غزل کامل باشند.

نسخه خطی اشعار میرزا نعیم‌ا در اختیار بازماندگان او قرار دارد.^(۹)

پروفسور آرثور کریستن سن در مقدمهٔ رسالهٔ «گویش سمنانی» خود، که در سال ۱۹۱۵ میلادی در هاتماوک به چاپ رسیده می‌نویسد:

... دومین روز اقامت در سمنان، میرزای همکارم شعری از «نعیم‌ا» برایم حکایت کرد که از روی یک رونویس مربوط به او استنساخ کرده بود...^(۱۰)

پیش از کریستن سن، آقای M.A. Qumy در مجموعه خاطرات «انجمن زبانشناسی پاریس» ده قطعه شعر به لهجه سمنانی که هفت قطعه آن رباعی است از میرزا نعیم‌ا نقل کرده است (آقای کری این شعرها را به اشتباه از بضای چندتی می‌داند) این ده شعر به وسیله میرزا کریم، طیب بهناری سمنان و دانشان جمع‌آوری و به وسیله دکتر تولوزان، طیب دربار ناصرالدینشاه به دست آقای کری رسیده و او نیز آنها را به خط فارسی و همراه با یادداشتها و ترجمه فرانسه منتشر ساخته است.

از زندگی میرزا نعیم‌ا شرح مبسوط و کاملی در دست نیست، هم از این رو باز وی بیشتر یک شاعر ساخته‌اند، در حالیکه او مردی فاضل و کفیل و عارف بوده و کراماتی داشته است.^(۱۱) این عارف صاحب کرامت در زمان فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰ ه.ق) می‌دست. میرزا نعیم‌ا اشعار خود را به فارسی و عربی و لهجه سمنانی سروده است.

گفته‌اند که او در سفری به شمال، در مازندران بیمار شده و در گذشته و در همان منطقه به خاک سپرده شده است. مقبره او زیارتگاه دوستداران علم و فضیلت بوده است، لکن به دلیل عدم

وجود شجرنامه، دقیقاً محل دفن وی مشخص نیست.^(۱۲) پروفسور کریستن سن می‌نویسد که میرزا نعیم‌ا تقریباً صد سال عمر کرده است.^(۱۳)

در باب دوم «روضت‌الجنه»، در پی نام میرزا نعیم‌ا آمده است: مرد فاضل و کامل و عارف بوده است. و صاحب دیران است و از جمله معاصرین است، نهایت صحبتش اتفاق نیفتاد و بسیار مکنی و صاحب حال و ذوق بوده است.

برخی از سروده‌های میرزا نعیم‌ا چنانکه اشاره شد از میرزا نعیم‌ای سمنانی چند دویستی بسیار زیبا به لهجه سمنانی باقی مانده است. لطافت بیان و وقت مضمون موجود در اشعاری از این دست موجب شده که میرزا نعیم‌ا پس از گذشت سالهای دوازدهمچنان در یادها و خاطره‌های مردم سمنان از گزند فراموشی مصون بماند.

دُنیا بِسِرِّنِ تَمَامِ سِیمِ وَزَرِ زَه
سَرگوشکی بِا تَن بِا آه و ناله، کَرِی زَه
آتشِ دِوَنِیَنِ پِیژدَه هِیْزِمِ تَر بِا
وَازِی ماکرون زُو غِصْتَه، خَاکِستری زَه

dōnyā betelun tamām sim o zari ra
sarguškī bātan bā āh o nāla karī ra
ātes develan bamerd hizom tar bā
vāzi mākerun zō qosta xākesterī ra

دنیا را به تمامی به جستجوی زر و سیم دیدم
در گوشهای ناشنوا زاری کردم
آتشی که افروخته بدم خاموش شد از آنکه هیزمش تر بود
اینک از آندوه با خاکسترش بازی می‌کنم
درونمایه اشعار میرزا نعیم‌ا را مضامین عاشقانه و عرفانی تشکیل می‌دهند. لطف و ملاحظت و جاذبه اشعار سمنانی عاشقانه - عارفانه میرزا نعیم‌ا را در شعر هیچیک شعرایی که در این لهجه شعر سرودمانده نمی‌توان یافت. انتخاب کلمات و تعبیرات شاعرانه و ترکیب آنها در بعضی از این قطعات بسیار استادانه صورت گرفته است و به اعتبار همین قدرت کلام و غنای محتوی و شور عاشقانه و صداقت بیان و نفوذ فلسفی می‌توان احتمال داد که آند بخش از اشعار میرزا نعیم‌ا که از نظر قوت و استحکام با دیگر اشعار وی



من بی کس و تو بی کس، کس را چه کنم؟
تا سرخ گلی برچاست، حسن را چه کنم؟
یا آن خط و زلف چشم‌های خمار
روحان نمی‌خواهم، سبیل و ترگس را چه کنم؟

چنانکه می‌بینیم، بار عاطفی عاشقانه‌های میرزایعلی، کمتر نشانی از عشق مادی و زبانی دارد و گشردگی چشم‌انداز فلسفی او، بیلا و جاذبه‌های بمراتب بالاتر و والاتر را می‌طلبد. دل‌مشغولیه‌ها و نگرانی‌های ذهن فلسفی او در این است که میداد رهنوشته‌های این جهانی‌اش عاری از ارزش و قدری در خود عرضه به پیشگاه دوست باشد.

اون روز که کاروان چون بار کزن
در راهی عدم، قافله ایوار کزن
آه آشتی لاغرون و مویار پره
ترسون کوسری پلی مووادار کزن

un ruz ko kârvâne jowân bâr keran
der râhi adam qâfela yivâr keran
a oštor lâqerun o mô bâr pora
tarsun ko sarî polî mô vâdâr keran

آن روز که کاروان جان را بار زنت
و در راه عدم، قافله را به شگبر رساند
من شتر لاغری هستم که بارم سنگین است
بیم آن دارم که سر پل از رفتن نازم دارند

این نقطه زیاده، که با لطف و ملاحظی استادانه و کلامی تأثیرگذار سروده شده، دلشوره‌هایی از جبر حیات را در جان آدمی می‌راند:

با تئ بیا پیشین و نوانه کجبه پیشین
اونجو پیشین کو آدم و عالم همه پیشین
پشه تئ پیرن و نشاین تئ پیرن
جایی نی به کو یا منشین، ته بی بز پیرن

bâta bhyâ bašîn o vevâla koja bašîn
unjô bašîn ko âdam o âlam hama mešîn
baša ta meberan o našâyan ta meberan
jâyl niya ko bâ manešîn la pl bavyeran



برابری نمی‌کنند، صورت خطیبی اشعاری که خود سروده نباشد و به عیارت دیگر، ناقلان اشعار چیزی بر آن افزوده و چیزی کاسته‌اند گرچه در کلیات هر شاعر اشعار خوب و اشعاری که از قوت چنانی برخوردار نیستند در کنار هم یافت می‌شوند.

دل، بی‌غم و شرمندگی هرگز منبو
بی‌جرم و خطا پندگی هرگز منبو
بی‌برمه و آه، دل مناشو هرگز
بی‌آتش و آوه، زندگی هرگز منبو

del bi qam o šermondagi har gez manebû
bi jorm o xetâ bandagi har gez manebû
bi borma vo âhl del menâšû har gez
bi âtes o ow zandagi har gez manebû

دل هیچگاه خالی از غم و شرمندگی نخواهد بود.
پندگی بی‌جرم و خطا، پندگی نخواهد بود.
بی‌گریستن و آه کشیدن دل باز نمی‌شود.
بی‌آتش و آب هیچگاه زندگی نخواهد بود.

آه بی‌گش و تو بی‌کس، آه کس کو پرون؟
تا سرخه وله بجا قبر، خوش کو پرون
یا اون خط و زلف و چشم مخموری کودار
روحون نینگر، سبیل و ترگس کو پرون

a bi kas o tō bi kas a kas koberun
lâ sonxa vela bejâ dabv xas koberun
bâ un xat o zolf o çâšî maxmurî ko dâr
reyhun manegan sonbol o narges koberun

گفتی یا برویم، و نگفتی کجا برویم
 آنجا برویم، که آدم و عالم همه می‌روند
 بروی، ترا می‌برند، فروی هم ترا می‌برند
 جایی نیست که اگر بگویی نمی‌روم، از تو بگذرند

از دیگر مشخصه‌های مضمونی سروده‌های سنائی مرزا نعیما،
 عشق و دلستگی او به ائمه اطهار و از میان آنان به تخصیص، به
 علی، مولای جوانمردان است:

کی وصفی ته یا علی، بشی کز د بیرون
 بر عالمیرون به بیچی وصفی ته عیرون
 هر جا مژون بهری ته‌ای شیر خدا
 ته ایشبه مگن ین، ولی اون اسبه نیون

شاید فضای شورانگیز موجود در زبان بومی را ایجاد نمی‌کند
 موزه با چه روزی بیچی کپوته غم به جون بیدزچن
 زی ته صبی هزار فتی به پیش و پرون بیدزچن
 موزه بات بیرون پروتر کونو شوخ و بی‌وفایی
 ولی ان قنر براتشون، موهم ان گمرون بیدزچن

mora bā ča nuzl biči ko ta qam be jown nederčan?
 zi ta sey hezâr fetney be paš o perun nederčan
 mō-ra bātbišun perunter ko tō šux o bi vefāya
 vali enqader nevātšun mō ham en gemun nederčan.

به من بگو کدام روزی بوده که غم تو را به جان نداشته‌ام
 از تو صد هزار فتنه به پس و پیش نداشته‌ام
 پیش از این گفته بردند که تو بی‌وفایی
 ولی به این قدر گفته بودم من هم این گمان را نداشته‌ام

فهی مو پهنج خنجر، یگن ای توانی ها کته
 بکو و آ، بکش رقیبی، ژوبلا مو صری واکته
 آ، هنون ته شوخ مینون میزونون کو هرکی بیی
 به هزار ناز و غمزگی ژو به عشق مبتلا کته
 چه کوره کراز غمی ته، یقه نولره «نعیما»
 یقه چاک بو، چه غم، بر، کو ژوسینه چاک چاکه

key vasli ta yâ ali meâl kerd beyun
 ber âlamiyun babiçl vasli ta eyun
 har jâ metežun behri ta ey âlre xodâ
 ta esba megan bin vali un esba niyun

یا علی چگونه می‌توان دهان به وصف تو گشود
 که اوصافت بر همه عالمیان عیان است.
 به هر جا برای تو می‌دوم، ای شیر خدا
 می‌خواهم سگ تو باشم ولی آن سگ نیز نیستم.

mahl mō behenj xanjer megan yl sevâbl hâka
 bakūwâ bakoš raqibl zō belâ mo sarpl vâka
 a hanun ta šux meynun mezonun ko harkl beyney
 be hazâr nâz o qamzey zō be ešq mobtelâ ka
 čekerey ko as qamî ta yaqa nowlerey naylmâ
 yaqa çâk bû çe qam, bû, ko zō sina çâk çâka

ماه من خنجر بکشم می‌خواهم توانی کنی
 رقیب را بکش، بلایش را از سرم باز کن
 من تو را چنان بی‌پروا می‌بینم که می‌توانی هر که را بینی
 به هزار ناز غمزه او را به عشق مبتلا کنی
 نعیم از غم تو چه کند اگر گریبان چاک نزنند
 گریبان چاک باشد چه غم که سینه‌اش چاک‌چاک است.

در رباعی زیر، با بهره‌گیری از آداب و رسوم محلی، به جنبه
 کنایی و استعاری شعر خنده و وجهی فولکلوریک پخشیده است و
 در تشبیه زیبایی، دل خود را چونان تخم مرغی شکسته (که با
 شکستگی آورد به صد هزار دوست)، به رسم عیدی به محبوب خود
 تقدیم کرده است:

دست و دل و دین و جرن، حلالی ژو مدون
 آ، هر چی دارون به یادگیری ژو بیدون
 هر دل کو دُرُشت نی یه، نیو، وی تری یه
 ان ایشکته مژغته به عیدی ژو بیدون

dast o del o din o jown helâli zō medun
 a harçl dârun be yâdigâr zō medun
 har del ko dorost niya nabu veyteriya
 en ešketa morqona be yidi zō medun.

دست و دل و دین و جان را، حلال و آریه اومی دهم
 من آنچه دارم به یادگار به او می‌دهم
 دلی که شکسته نیست نبودنش بهتر است
 این تخم مرغ شکسته را به رسم عیدی به اومی دهم

آیات پازمانده از دو غزل مرزا نعیما، منتهای لطف بیان و
 انسجام و الفت وازگان را در ترکیبی دلنشین با گرایش سنائی
 انتقال می‌دهند. که در کمال تأسف ترجمه فارسی آنچنان که باید و

پانویس:

۱. تذکره شعرای ستانده نصرت‌الله نوح، چاپ اول، مرداد ۱۳۴۷، ص ۱۵۶.
۲. مقدمه رساله گمشتن سن. «تاریخ نورسن، جلد الفریح حطبت» «رضیع» چاپ اول، ص ۵۸۰.
۳. نامه آقای محمود بیگی، تبریز، مرزا نعیما. آقای تمیمی به نقل از سالخورده‌گانی
 اختراجه خود به نوسنهایی چند از گرامات مرزا نعیما، از لیل. بلژیشن نقل در ب مسجد
 با حمای مرزا، با روشن کردن چراغ با آب حوض به جای روشن چراغ و جفت شدن
 گلش‌های او و غیره اشاره کرده است.
۵. مقدمه رساله «صان مانتف» ص ۷۵۹.
۶. ایوان، هنگام عصر، نزدیک فرورب آفتاب شیگر (فرحتک فارسی معین)